

امر سیاسی و نبرد هژمونیک

هژان آزاد

شعار زن، زندگی، آزادی می‌تواند آغازگر یک نبرد هژمونیک باشد. از دل همین شعار می‌توان نظام مبتنی بر برابری جنسیتی، عدالت اجتماعی، برابری اتنیکی و ملی و آزادی را مفصل‌بندی کرد و با ستایش زندگی در پی کرامت و عدالت انسانی بود.

این روزها حال و هوای سیاسی در ایران بسیار تغییر کرده است. کشور ملتهب شده و خیزشی نوین سراسر کشور را در نور دیده است. اما چه شد که این خیزش فراگیر شد؟ حاکمیت در چند سال اخیر درگیر چند خیزش سراسری دیگر نیز بوده است. از جمله خیزشی که از دی ۹۶ و در اعتراض به گرانی یکباره تخم مرغ شروع شد. جنس اعتراضات آبان ۹۸ اما با اعتراضات ۸ سال پیش از آن در سال ۸۸ و در اعتراض به نتایج انتخابات متفاوت بود: گفتمان اصلاح طلبی به پایان خط رسیده و فضا به شدت ضد حکومتی شده بود. در نبود هرگونه امکان تبدیل مترقی سمت و سوی شعارهایی مثل «رضا شاه، روح شاد» هم سر داده شد. در آبان ۹۸، عمدتاً اعتراضات در شهرهای کوچک صورت گرفت؛ طبقه متوسط شهری در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ همگام با اعتراضات نشد و میزان همراهی شهرهایی که به طور سنتی-تاریخی سیاسی هستند، نظیر شهرهای کرد نشین، با اعتراضات اندک بود. البته هنگامی که از طبقه متوسط شهری صحبت می‌کنیم، کارمندان و حقوق بگیران اقتصاد شرکتی، قشر به اصطلاح تحصیلکرده، بازاریان خرد و لایه‌های میانی اقتصادی مدنظرمان است که در شهرهای بزرگ بافت غالب جمعیتی را تشکیل می‌دهند. دی ۹۶ را می‌توان نقطه چرخش هژمونی سیاسی از اصلاح طلبی به سلطنت طلبی تلقی کرد. اصلاح طلبانی که چند ماه پیش از این واقعه سرمست پیروزی انتخاباتی ۱۳۹۶ بودند، به ناگاه متوجه شدند منطق انتخاب بین بد و بدتر دیگر کارایی خود را از دست داده و کل هژمونی آنها به یکباره فرو ریخته است. در یک کلام، با خیزش دی ۹۶ امکان اصلاح در ساختار حکومت و گفتمان اصلاح طلبی به انتهای خط رسید.

هژمونی چیست؟

اما هنگامی که از هژمونی صحبت میکنیم باید بدانیم که منظورمان از این واژه چیست. بنا به آرای آنتونیو گرامشی، فیلسوف مارکسیست ایتالیایی، چیرگی طبقه فرادست تنها از طریق روابط زیربنایی اقتصادی صورت نمی‌گیرد، بلکه طبقه حاکم نگرش خویش به جهان و انسان و روابط [Common sense] «اجتماعی را نیز چنان در جامعه همه‌گیر می‌کند که به صورت «شعور متعارف در می‌آید و آنانی که تحت سلطه هستند این نگرش را همچون بخشی از «نظم طبیعی» [Common sense] جهان می‌پذیرند. بدین ترتیب، در تحولات سیاسی بزرگ نه تنها قدرت سیاسی و اقتصادی از طبقه‌ای به طبقه‌ای دیگر تنفیذ می‌شود، بلکه طبقه پیروز با صورت‌بندی نوینی از تجربه و آگاهی بر طبقه فرودست چیره میشود.

نظریه هژمونی در اساس با نظریات مارکسیسم کلاسیک در تناقض است که راه پیروزی را در تغییر زیربنای اقتصادی و آگاهی طبقاتی می‌پنداشت. هژمونی تنها از طریق دولت و سیاست بر جامعه مسلط نمی‌شود، بلکه در بسیاری مواقع از طریق فرهنگ این چیرگی رخ می‌دهد؛ بدون [zeitgeist] آنکه نیروی دولت را تسخیر کند، نگرشی بر نگرش دیگر غالب و به روح زمانه خود تبدیل می‌شود. با درک اهمیت مفهوم هژمونی، می‌توان به راز پیروزی ایدئولوژیک طبقه حاکم نیز پی برد که چگونه سلطه ایدئولوژیک خود را بر سطح جامعه غالب می‌کند و بدون اینکه با توده‌ها درگیر شود گفتمان آن مقبولیت عام پیدا میکند. مفهوم هژمونی همچنین به ما توضیح می‌دهد که چگونه بدون نیل به آگاهی طبقاتی که همان ترجمه روح مسیحایی هگلی در گفتمان مارکسیستی است می‌توان به یک بدیل مترقی و سوژه انقلابی دست پیدا کرد. براساس نظریه هژمونی گرامشی، امر سیاسی گره‌گاهی از مجموعه رویدادها و تلاش‌هایی است که برای تصاحب قدرت و چیرگی فرهنگی و سلطه ایدئولوژیک صورت می‌پذیرد و لحظه روح مسیحایی و آگاهی مطلق هرگز میسر نمی‌شود، بلکه در عوض باید بتوان برنامه خود را به عنوان بهترین بدیل ممکن به جامعه بقبولاند و آن را به شعور متعارف تبدیل کرد.

گویا راست‌ها در به کارگیری نظریه هژمونی گرامشی بسیار موفق‌تر از چپ‌ها عمل کرده‌اند. همانطور که مارک فیشر در وصف پیروزی مارگارت تاچر در بریتانیا به ما توضیح می‌دهد، راست‌ها تنها با پیروزی انتخاباتی در سال ۱۹۷۹ قدرت را دست نگرفتند؛ جا انداختن ایده‌های نولیبرالی که با ضعف نیروهای چپ همگام بود، تلاشی بود که راست‌گرایان در بستر جامعه بریتانیا سالها بدان مبادرت ورزیده بودند و پیروزی آنها زمانی قطعی شد که متولی دولت رفاه یعنی حزب کارگر، بیش از محافظه‌کاران به ترویج ایده‌های نولیبرالی کمک کرد و به قولی از پاپ کاتولیک‌تر شده بود. پیروزی نولیبرالیسم و پیام تاچر مبنی بر اینکه «هیچ بدیلی وجود

ندارد» با بلرسم تثبیت شد؛ و این چیزی بز تفوق هژمونی نئولیبرالیسم و راست‌گرایان بر جامعه نبود که دیگر برای اجرای برنامه‌های خود به یک نخست‌وزیر خودی احتیاجی نداشتند و رئالیسم سرمایه‌دارانه را بر جامعه مسلط کرده بودند.

چرخش در گفتار هژمونیک در ایران

حال برگردیم به ایران. همانطور که در بالا اشاره کردم، هژمونی اصلاح‌طلبی در دی ۹۶ فرو ریخت و جای خود را به گفتمان سلطنت‌طلبی داد، اما تغییر هژمونی به نفع سلطنت‌طلبان یک شبه اتفاق نیفتاد. تلویزیون من و تو به طور مشخص با نمایش گذشته‌ای زرین و البته کاذب به مردم نقش عمده‌ای در این چرخش هژمونی بازی کرد.

تلویزیون من و تو - که از سالهای اولیه دهه ۹۰ خورشیدی با پخش برنامه‌های جذاب تاریخی و سرگرم‌کننده (که عمدتاً طبقه فرادست را به تصویر می‌کشید) مخاطب فراوانی در داخل ایران جذب کرده بود- آشکارا لحن و رنگ سیاسی به خود گرفت و با دسترسی به آرشیو صدا و سیما ایران، شروع به پخش برنامه‌هایی با تمرکز بر جشنهای سلطنتی و شکوه و اقتدار مبتنی بر ناسیونالیسم اقتدارگرای ایرانی کرد. آنها در برنامه‌های خود از آخرین شاه ایران تحت عنوان «اعلیحضرت» یاد کردند و انقلاب ۵۷ را توطئه آمریکا و قدرت‌های جهانی بر ضد کشور قدرتمند و در حال توسعه ایران معرفی کردند. همین گفتار کم کم به عنوان شعور متعارف در سطح جامعه گسترش یافت.

برخی از جوانان که دوران وحشت و ترور رژیم شاه و ساواک را ندیده بودند، رفته رفته بر حکومت پیشین درود فرستادند و بر انقلابی‌های ۵۷ که اغلب از سفره انقلاب چیزی جز مرگ و شکنجه عایدشان نشده بود، نفرین فرستادند.

این چرخش هژمونی خود را در خیزش دی ۱۳۹۶ و شعار «رضاشاه، روحت شاد» نشان داد. این خیزش، اگرچه خیزش طبقه فرودست جامعه بود، اما فرودستانی را به صحنه آورده بود که تحت هژمونی و تبلیغات ایدئولوژیکی سلطنت‌طلبان قرار گرفته بودند! آلتوسر به نقل از پاسکال در توصیف ایدئولوژی می‌گوید که «زانو بزنی و لب‌هایتان را به دعا بگشایید، باور از پی آن خواهد آمد». این بدان معنی است که آیین و عمل می‌توانند باورهای ذهنی را شکل دهد. شنیده شدن نام رضاشاه از زبان فرودستان یادآور ماجرای انتخابات ۱۸۴۸ فرانسه است که به پیروزی ... لوئی بناپارت با رأی دهقانان فرودست منجر شد.

پس خیزش آبان ۹۸ در واکنش به افزایش قیمت بنزین، سلطنت‌طلبان در مورد امکان بازگشت سلطنت به کشور با اعتماد به نفس و قوت قلب بیشتری سخن گفتند. در آبان ۹۸ نیز مشابه اعتراضات دی ۹۶ طبقه متوسط شهری کلانشهرها و به‌ویژه تهران غایب بودند و عمده

اعتراضات در شهرهای بسیار کوچک و از لحاظ اقتصادی فقیر صورت گرفت و شهرهای کردنشین نیز که در تاریخ و سنت سیاسی روشنی داشتند، در این خیزش چندان نقش بارزی ایفا نکردند و تنها چند شورش کوچک خیابانی در مناطق کردنشین صورت گرفت. شاید اعتراضات به سرنگونی هواپیمای اوکراینی در سال ۱۳۹۸ تنها نمود مشارکت طبقه متوسط در یک اعتراض خیابانی در سالهای اخیر بود که چند روز بیشتر به طول نکشید.

با همه‌گیری ویروس کرونا، امکان تداوم و تکرار اعتراضات سراسری برای مدتی از بین رفت و گرچه خیزش‌های کوچک‌تری نظیر قیام تشنگان در خوزستان، سوخت‌برها در بلوچستان، کشاورزان اصفهانی و حادثه متروپل آبادان اتفاق افتاد، اما تمام این حرکات در مقیاس بومی باقی ماند و شکلی سراسری به خود نگرفت. در وقفه کرونایی، حاکمیت پروژه یکدست‌سازی مطلق خویش را اجرا کرد؛ یکدستی تاحدی که حاکمیت حتی تن به مخاطره حضور آدم محافظه‌کاری نظیر لاریجانی در انتخابات ۱۴۰۰ نداد. شدت گرفتن حضور گشت ارشاد در خیابان‌ها نتیجه همین یکدست‌سازی بود و اینجا همان جایی بود که ورق برگشت.

کردها و زن‌ها

مهسا (ژینا) امینی دختر گُرد سقزی که برای مسافرت و دیدن اقوامش به تهران آمده بود در جلو متروی حقانی از سوی گشت ارشاد دستگیر و ساعاتی بعد در پلیس به اصطلاح امنیت اخلاقی قتل رسید. از شانس بد حاکمیت این دختر اهل سقز یعنی یکی از خشمگین‌ترین شهرهای کردستان بود. برای یادآوری اینکه سابقه سیاسی سقز کافی است که به ۱۷ سال پیش بازگردیم؛ جایی که در مرداد ماه ۱۳۸۴ و در پی اعتراض به قتل جوان مهابادی از سوی پلیس، یعنی شوانه سید قادر، شدیدترین و خونبارترین درگیری‌ها در میان شهرهای کردنشین ایران رقم خورد؛ در اعتراضات ۱۳۸۴ سقز بین ۲ تا ۱۷ نفر کشته شدند و همین جرقه اعتصاب‌های سراسری در سراسر کردستان را زد که بارها و بارها پس از این رویداد تکرار شد. کردستان که سابقه و سنت همبستگی سیاسی قدرتمندی دارد، برای سوگ ژینا آرام ننشست و یکبارہ بیش از پنج هزار نفر از مردم سقز بر سر مزار ژینا حاضر شدند و مراسم ختم ژینا را به یک خیزش اعتراضی تبدیل کردند. ژینا که نماینده دو حذف شده اولیه انقلاب ۵۷ یعنی زنان و کردها بود، باعث همگرایی بین جنبش‌های بخش کردستان و جنبش زنان شد و این همگرایی نام ژینا را به فریادی سراسری تبدیل کرد. آنچه در آرمانستان آچی سقز روی داد به لحاظ سیاسی خارق العاده بود: از بیانیه زنان گرفته تا به هوا انداختن روسری‌ها، نوشته روی سنگ قبر ژینا، «ژینا گیان، تو نامری، ناوت نهبیته رمز» (یعنی ژینا جان، تو نمیری، نامت به نمادی تبدیل خواهد شد) و در نهایت شعاری که از دل این مراسم زاده شد: «ژن، ژیان، نژادی» (زن، زندگی، آزادی)

خیزش جدیدی در سقر متولد شد تا دوام یافت و خیلی زود سنندج پیام همبستگی خود را به سقر رساند و شعار «زن، زندگی، آزادی» با قوت بیشتری طنین‌انداز شد و متعاقب آن به سراسر ایران سرایت کرد. مرگ دلخراش ژینا همذات‌پنداری گسترده‌ای در کل مردم ایران ایجاد کرد و همه مردم خود را با ژینا و خانواده او هویت‌یابی کردند. موج اعتراضات به یک منطقه خاص جغرافیایی و یا یک هویت جنسی محدود نماند و کل کشور سوگوار و معترض شدند. سوگ ژینا همان لحظه‌ای بود که بسیاری از نیروهای رادیکال همواره از آن صحبت می‌کردند و ژینا که به معنای زندگی است، زندگی نوینی را برایمان ایجاد کرد و حاکمیت را به لرزه درآورد.

اما سابقه شعار زن، زندگی، آزادی به کی باز می‌گردد؟ این شعار یک‌شبه ایجاد نشده و در جنبش خلق کرد در منطقه ریشه دارد. حزب کارگران کردستان نقش عمده‌ای در طراحی و تبیین این شعار داشت. این شعار و اندیشه‌های مبتنی بر رفع تبعیض جنسیتی در حزب دموکراتیک خلقها (ه.د.پ) و جنبش روزآوا در خلال جنگ داخلی سوریه نمودی واقعی به خود گرفت و رفته رفته به یک شعار هژمونیک در میان کردهای سراسر دنیا تبدیل شد. در حقیقت، برای فراگیر شدن این شعار، حزب کارگران کردستان و سایر سازمانهایی همسو، زحمت بسیار زیادی کشیدند و این هژمونی یک‌شبه به دست نیامد.

این شعار در مراسم اعتراضی سقر سر داده شد و از این طریق، بدل به شعار جنبش اعتراضی در ایران شد. زنان در سقر همچنین روسری‌هایشان را به هوا انداختند. و با این حرکت تظاهرات گسترده زنان در ۸ مارس تهران و سنندج در اوایل انقلاب را دوباره تداعی کردند و بار دیگر و به شکلی عملی به مقابله با شعار «یا روسری، یا توستری» مذهبی‌ها در اوایل انقلاب بهمن برخاستند. نکته جالب توجه دیگر، ترجمه فارسی غلط نوشته روی سنگ مزار ژینا بود که از دل آن عبارت پرمعنای دیگری زاده شد. در حالیکه رمز در زبان کُردی به معنی نماد و سمبل است، کلمه رمز در زبان فارسی واجد معنای دیگری نیز است و بدین ترتیب در ترجمه فارسی شعار جدیدی زاده شده: «ژینا جان تو اسم رمز ما هستی». بله ژینا یا همان زندگی به اسم رمز خیزش نوین بدل شد.

خیزش نوین، بسیار بیشتر از دی ۹۶ و آبان ۹۸ سراسری شده و عمده شهرهای ایران را دربرگرفته و می‌توان گفت در طول چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی، این اولین بار است که همبستگی سراسری در کل کشور ایجاد شده است. دو حذف شده اصلی جامعه ایران یعنی زنان و کردها، خیزش را آغاز کردند؛ و روی دادن قتل ژینا در تهران (شهری که زنان در آن بیش از هر شهر دیگر ایران احساس امنیت دارند) بعد تراژیک بیشتری به ماجرا بخشید.

خیزش سراسری کنونی که در امتداد خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ رخ داده است، توانسته طبقه متوسط شهری در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ را به شدت درگیر کند و پس از ۱۳ سال آنها را انفعال سیاسی درآورده است.

نبرد برای هژمونی ادامه دارد

نقش هژمونی را نباید در اتفاقی که رخ داده دست‌کم گرفت. کارکرد گفتمان هژمونیک در حدی است که حتی فعال سیاسی راست‌گرایی مثل مسیح علینژاد بدون اینکه از مبدا و ماهیت معنایی شعار زن، زندگی، آزادی باخبر باشد، آن را به زبان می‌آورد. این شعار چنان به شعور متعارف تبدیل شده که حتی برخی از مردسالارها نیز آن را سر می‌دهند.

اما مسئله در اینجا تنها به پیروزی هژمونیک در سطح شعار ختم نمی‌شود و باید پرسید که در صورت ادامه خیزش و یا حتی ناکام ماندن این خیزش‌ها چه برنامه‌ای برای آینده داریم. بسیاری از نظریات چپ (چه کلاسیک و چه نو) تمرکز اصلی خود را بر لحظه وقوع انقلاب می‌گذارند. در گفتمان چپ ارتدکس تکیه بر آگاهی طبقاتی بسیار زیاد است و گویی برای یک انقلاب باید به یک آگاهی طبقاتی گسترده برسیم. آگاهی طبقاتی از بسیاری جهات همان ترجمه روح مسیحایی هگلی است. اما تجربه زیسته در جامعه سرمایه‌داری پس از گذشتن نزدیک به دو قرن از بنیان‌گذاری اولیه مارکسیسم، نشان می‌دهد که امکان رسیدن به این آگاهی طبقاتی گسترده برای انقلاب کارگری وجود ندارد و تنها می‌توان به آگاهی‌های طبقاتی به شکل عام و نه برای انقلاب امیدوار بود. در نظریه‌های نوین چپ‌گرا نظیر نظریه رخداده آلن بدیو و وضعیت استثنایی جورجو آگامبن نیز به نظر می‌رسد برای انقلاب و تحول عمیق، تاکید روی لحظه روح مسیحایی است. اکثر این نظریات، امر سیاسی را پیش از آنکه متولد شود، می‌کشند؛ حال آنکه هنر فعالیت سیاسی در استمرار است نه در واکنش لحظه‌ای و در رویداد هیجانی. همانگونه که خیزش نوین در امتداد خیزش دی ۹۶ و آبان ۹۸ قرار دارد، امر سیاسی نیز به استمرار نیاز دارد و راهکار تسخیر و حفظ قدرت، ایجاد گفتمان سیاسی آینده، مسئله شکل‌سازماندهی سیاسی و اقتصادی و همچنین خود مسئله «کار» نیاز به فعالیت نظری گسترده‌ای دارد و البته این مسائل تنها در بعد نظری‌شان خلاصه نمی‌شوند.

در سطح عملی پرسش این است که چگونه می‌توان راهکار سیاسی خود را هژمونیک کرد و آن را به شعور متعارف در میان مردم بدل کرد. اینجاست که به قول مارک فیشر و دیوید هاروی باید از راست‌گراها آموخت

شعار زن، زندگی، آزادی می‌تواند آغازگر یک نبرد هژمونیک باشد. از دل همین شعار می‌توان نظام مبتنی بر برابری جنسیتی، عدالت اجتماعی، برابری انتی‌کی و ملی و آزادی را مصلب‌بندی کرد و با ستایش زندگی در پی کرامت و عدالت انسانی بود.

پیروزی هژمونیک چپ در این شعار را نباید کوچک انگاشت و کل ساحت اجتماعی را باید بر مبنای آن بازتعریف کرد. خیزش حتی اگر هم ناکام بماند، باز برمی‌خیزد و مسئله این است که نباید این چنین به وقایع نگاه کرد که چه شد مردم ایران به یکباره همگی فمنیست شدند، بلکه باید راز هژمونیک شدن این شعار را دریافت و امر سیاسی را در استمرار پیگیری کرد و نه در هیجانهای لحظه‌ای. همانگونه که شعار زن، زندگی، آزادی اکنون بر قلب شورش حک شده، باید پا را از خود شعار فراتر گذاشت و کل افق پیش رو را از نو تعریف کرد؛ باید با تجسم چشم‌انداز آینده اقتصادی و سیاسی بدیل‌های رهایی‌بخش نظام مبتنی بر بهره‌کشی سرمایه دارانه را در میان جامعه و توده‌ها جا انداخت. و با ایجاد همگرایی بیشتر میان جنبشهای مترقی، به سوی یک جبهه سراسری گسترده برای ایجاد یک دموکراسی رادیکال گام برداشت. چنین همگرایی‌ای در لحظه کنونی در میان جامعه ایرانی به‌وضوح دیده می‌شود؛ اتحاد میان همه مبارزان زنان، کارگری، فرهنگی و اقلیتهای ملی بیشتر شده و همین فرصت منحصر به فردی را برای ایجاد یک آینده بهتر فراهم کرده است. عواقب ناتوانی از بهره‌مندی از فرصت پیش‌آمده، می‌تواند وخیم باشد. باید بتوانیم از شکست سیاسی انقلابهای بهار عربی درس بگیریم که از ارائه هر بدیل سیاسی و اقتصادی ناتوان بودند و دلایل شکست آنها را ببینیم. نباید تنها به مسئله حجاب اجباری بسنده کنیم، اگرچه مسئله حجاب در جامعه ما از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و سبب همذات‌پنداری گسترده شده است.

امروز که نسبت به چهار دهه اخیر، جبهه جهانی نئولیبرالیسم در ضعیف‌ترین وضعیت خود به سر می‌برد، شرایط برای ایجاد یک بدیل سیاسی و اقتصادی رهایی‌بخش بیشتر از گذشته فراهم است. شورش حتی اگر هم به موفقیت برسد، فردای واقعه همچنان مبهم است. از همین حالا باید به فکر ابداع آینده بود و نباید در گذشته اسیر ماند.

زمانه